

ترجمه: محمد قاسم آسمایی

ملک خرس

یا

حقایق پشت پرده جنگ در افغانستان

نوشته: محمد یوسف و مارک ادکین

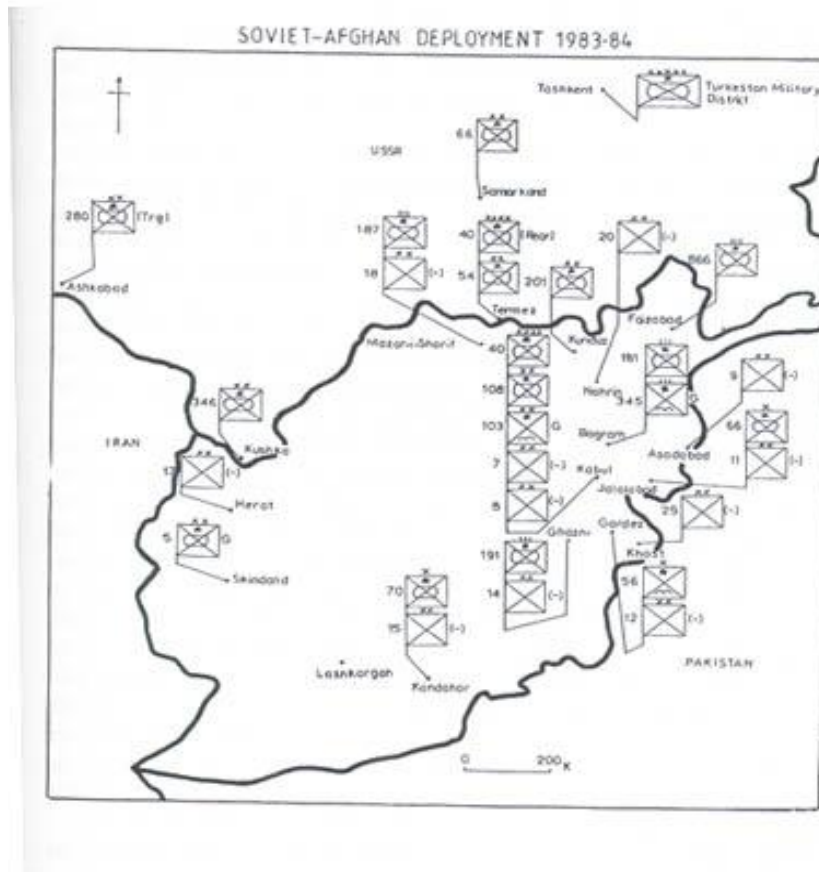
قسمت پنجم

ملحدین

"این اصل زرین است که حتی باید از دشمن نیز آموخت"

اووید. متامورفورس چارم

نقشه های با مقیاس بزرگ، حاوی معلومات جمع آوری شده توسط اقمار مصنوعی جاسوسی سی. آی. ای از سراسر افغانستان، بر دیوار اطاق اوپراسیون من آویزان و در آن مناطقی با علایم و بیرق های سرخ نشانی شده است. این محلاتی است که در آنجا قوت ها و جزو تامهای گوناگون زمینی و هوایی شوروی و افغانی جابجا شده اند. نخستین اقدام من این بود تا محلات جابجایی دشمن تثبیت گردد. نقشه شماره (3) بصورت عمومی نشان میدهد که لواهای مستقل شوروی و فرقه های افغانستان در کجا جابجا شده اند. در این محلات 85 هزار سرباز شوروی در داخل افغانستان و بیشتر از 30 هزار سرباز دیگر در شمال دریای آمو، در داخل اتحاد شوروی جابجا شده بود. بعضی از جزو تام های قطعات اخیر الذکر وقتا فوقتا برای وظایف گوناگون اپراتیفی، اداری و یا آموزشی از طریق دریای آمو عبور و مرور مینمودند.



نقشه شماره (3)

محل قوماندانده قوای شوروی تا مسکو میرسید. تصامیم سیاسی اساسی در مورد جنگ در کرملین اتخاذ میشد. سر قوماندانی شوروی (اداره عمومی عملیاتی)، در اثنای ورود قوای شوروی به افغانستان، مارشال سرگی سکالوف Sergei Sokolov را بحیث قوماندان آن قوا توظیف نمود. نامبرده، مقر فرماندهی خود را در جنوب تیاتر عملیاتی جابجا نمود. علاوه بر آن در تاشکند، قرارگاه گارنیزون نظامی حوضه ترکستان تحت قوماندان دگر جنرال یوری ماکسیموف Yuri Maksimov موجود بود. من علاقمند بودم تا در مورد نقش وی بحیث قوماندانان عمومی قوای شوروی در افغانستان معلومات حاصل نمایم. سکالوف در سال 1982 در سن پنجاه و هشت سالگی به رتبه دگرجنرالی ترفیع و لقب قهرمان اتحاد شوروی دو سال قبل از میعاد عنعنوی تعیین شده برای چنین رتبه ها، به وی اعطا شد. قرارگاه اردوی چهل شوروی تحت قوماندان او، در ترمز در جوار سرحد افغانستان قرار داشت. جزواتمهای پیشقراول او تحت قوماندان برید جنرال V.M. Mikhailov در تپه تاجبیک در کابل قرار داشته و بنام قطعات محدود قوای شوروی در افغانستان یاد میشد. در کنار او جنرال الکساندر ما یوروف Alexander Mayorov به حیث سرمشاور نظامی در دولت افغانستان قرار داشت.

در آن زمان، عدم افزایش قوای شوروی بعد از سال 1979 تا اندازه برایم تعجب انگیز بود. گویا آنان نمی خواستند مانند امریکایی ها در جنگ ویتنام، با افزایش تعداد روز افزون عساکر، آنان را در باطلاق جنگ غرق نمایند. اما بنظر میرسد که آنان توانایی اعزام نیروی بیشتری را به جبهه جنگ نداشتند. هرگاه این حدس درست بوده باشد، این عامل مهمی در تامین پیروزی عملیات آینده مجاهدین خواهد بود.

حین مداخله قوای شوروی در افغانستان، آنها در انتظار مقاومت وسیع مخالفین بر ضد خویش نبودند. چنانچه در ترکیب آن تنها چار فرقه موتوریزه و یک و نیم فرقه دیسانت هوایی شامل بود. این جزواتم های موتوریزه، دارای تحرک سریع نبوده و قوای احتیاط مساعد را نیز نداشتند.

نیروی اعزام شده به افغانستان، خوب آموزش ندیده و برای جنگ های پارتیزانی آماده نشده بود، همچنان اسلحه و تجهیزات آنان کهنه و باقیمانده از جنگ جهانی دوم بود. این نوع لشکر کشی آنان با اشغال چک سلواکیا در سال 1968 تفاوت داشت، زیرا در آن زمان نیروی آنان شامل بیست فرقه مرکب از 250000 سرباز بود. ما به این نتیجه رسیدیم که هدف اولی آنان تنها حمایه از

دولت وابسته کارمل و دادن روحیه اعتماد به نفس به قوای مسلح افغانستان بود تا از گارنیز یون های خود بیرون شده و بر علیه مخالفین به عملیات بپردازند. اما این پیشبینی و محاسبه آنان دقیق نبود و آنان مجبور به اعزام قوای بیشتری شدند. به ملاحظه نقشه، در کمیت سربازان نسبت به سال 1979 تغییرات زیادی به عمل نه آمده است. تنها سه فرقه موتوریزه از جمله (108) در کابل، (210) در کندز و لوای (5) در شیندند و لوای دیسانت (103) نیز در کابل جابجا شده بود. علاوه بر آن تعداد زیادی غند ها و لواهای مستقل در محلات ستراتیژیک و شهرهای مهم جابجا شده بود. لواهای میکانیزه پیاده (66) در جلال آباد، (70) در قندهار و همچنان لوای دیسانت هوایی (56) در گردیز جابجا گردیده بود. غند های موتوریزه مستقل (191) در غرنی، (866) در فیض آباد، (181) در بگرام و (187) در مزار شریف جابجا شده بود. بالاخره غند دیسانت هوایی (345) در بگرام بحیث جزو تام احتیاط قابل تحرک، قرار داشت. جزو تام های موتوریزه (346) در کُشک و (54) در ترمز بحیث مرکز تعلیمی و (280) در غرب، نزدیک سرحد ایران در عشق آباد جابجا شده بود. جزو تام موتوریزه (66) سمرقند برای عملیات در جنوب دریای آمو مستقر بود.

من از آوان مطالعات قبلی در باره شوروی میدانستم که یک فرقه موتوریزه احتمالاً دارای 11000 نفر پرسونل و یک فرقه دیسانت دارای 7000 پرسونل است، در حالی که پرسونل یک لوا و یک غند در حدود 2000-2600 نفر بود. در مجموع تعداد کلی آن کمتر از 60000 سرباز پیاده، موتردار و پاراشوتیست و متباقی 85000 سرباز شامل قوای توپچی، انجیری، مخابرات، ساختمانی، سرحدی یا جزو تامهای محافظ و پرسونل قوای هوایی بود.

من و همکارانم در مورد پیامد های جابجایی قوای شوروی بحث نمودیم. اولین حقیقت این بود که در حدود پنجاه فیصد تمام قوا که شامل دو فرقه توپچی، ترانسپورت، مخابرات و جزو تامهای انجیری و همچنان تعداد بیشتری از جزو تامهای حمایتی و قرار گاه آن در کابل و اطراف آن جابجا شده بود. شوروی ها برای کابل و میدان هوایی آن ارزش زیادی قائل بوده، زیرا بحیث مرکز دولت، جنگ همه روزه از آنجا سوق و اداره میشد. در پنجاه کیلومتری شمال کابل، بگرام به حیث مرکز بزرگ جابجایی قوای شوروی قرار داشت. میدان هوایی بگرام، دارای غند مستقل و لوای (108) و یک گارد و یک جزو تام هوایی مستقل بوده و بحیث عمده ترین پایگاه هوایی کشور شمرده میشد.

فرقه دیگری در شمال شرق، در کندز جابجا شده و دو لوای مستقل در گردیز و جلال آباد که بر شاهراه های ممتد به پاکستان قرار داشت، مستقر بود. واضح است که شوروی، پایتخت و قسمت شرقی کشور را ساحه بحرانی میدانست. مناطق مرکزی افغانستان، هزاره جات که در سلسله کوه های صعب العبور موقعیت داشته و تقریباً نصف کشور را در بر میگردد، تقریباً قوای شوروی را به دو حصه تقسیم نموده است. ششصد کیلومتر بطرف غرب، یگانه فرقه پنجم موتوریزه گارد، بخاطر حفاظت دومین پایگاه بزرگ هوایی شیندند جابجا شده بود. در جنوب، یگانه غند مستقل موتوریزه در گارنیز یون کندهار که راه عبور به کویته از آنجا میگردد، قرار داشت. مرکز ثقل توجه شوروی بطرف شرق یعنی پاکستان بود. زیرا در آنجا پناه گاه های مهاجرین و مجاهدین بود. آنها مناطق کابل و بگرام را مناطق نهایت حیاتی دانسته و بیشترین نیروی خود را در حفاظت مسیر های بکار انداخته بودند که در این مناطق قرار داشتند، از جمله شاهراه سالنگ که بحیث شاهراه حیاتی، تا شوروی امتداد داشت.

همچنان من میدانستم که شوروی ها در مورد مناطق شمال افغانستان نیز حساس هستند. نتنها به خاطر اینکه در آنطرف دریای آمو پایگاه های آنان قرار دارد، بلکه به این جهت که شمال افغانستان برای شوروی، سالها ارزش بزرگ تجارتي داشت. در سال 1960 متخصصین شوروی در شمال افغانستان، ذخایر بزرگ گاز طبیعی را در اطراف شیرغان کشف نمودند. (نقشه 6). بنابراین ارزیابی های مقدماتی، این ذخایر بیشتر از 500 میلیارد متر مکعب گاز داشت. در سال 1968 صادرات این گاز از طریق پایپ لین بطول 15 کیلو متر به اتحاد شوروی آغاز شد. بعد ها ذخایر نفت در سرپل و 200 کیلو متر بطرف غرب در علی گل کشف گردید. هم چنان ذخایر بزرگ مس، آهن، طلا، سنگهای قیمتی و دیگر منابع غنی در نواحی شمال و غرب افغانستان و در اطراف کابل، کندز، مزار شریف موجود بود، مناطق که در آن قوای نظامی شوروی مستقر شده بود.

دلیل دیگری برای اثبات ادعای من مبنی بر با ارزش بودن ولایات شمال برای شوروی، این بود که این ولایات در همجواری سرحد شوروی آسیای میانه قرار داشته و ساکنین هر دو طرف سرحد را از یک ها، تاجیک ها و ترکمن ها تشکیل میدهند. اینان دارای وجوه مشترک و خصوصیات همگون هستند و باوجود تحت فشار قرار داشتن فعالیت های مذهبی، اسلام دین مشترک آنها است. نقشه دست داشته من نشان میداد که اردوی افغانی عمدتاً در شرق و شمال مستقر شده، تنها دو فرقه آن خارج این نواحی، یکی در قندهار و دیگری در غرب (هرات) جابجا شده بود.

من از جابجایی قطعات شوروی و افغانی نتیجه گیری ها و برداشت های کرده و بر اساس آن ستراتیژی پیشبرد جنگ را طرح نمودم. اولاً پایگاه های بزرگ قطعات شوروی، عمدتاً در شهر های ستراتیژیک و راه های مواصلاتی بین آنها مستقر شده و احصائیه ها نشان میداد که آنان بیشتر در موضع مدافعه قرار داشته و نمیخواستند که در ساحه وسیع پراکنده شوند. ثانیاً آنها برای

کابل و بگرام و ماحول آن ارزش بیشتری قابل بودند. ثالثاً ولایات واقع در شمال هندوکش از لحاظ ستراتیژیک (شاهراه سالنگ به حیث راه مواصلاتی)، از لحاظ اقتصادی (موجودیت گاز، نفت و سایر مواد معدنی) و از لحاظ سیاسی (وجه مشترک بین ساکنین هر دو طرف سرحد) اهمیت حیاتی و بسزایی داشت. رابعاً مناطق غربی و جنوب غربی، برای آنان محلات بحرانی و خطرناک حساب نمیشد، به جز از میدان هوایی شیندند که بر خلیج فارس تسلط داشت، متباقی نواحی غرب افغانستان، بحیث منطقه حائل با ایران در نظر گرفته شده بود. شاهراه ممتد به کشک که از هرات میگذشت توسط فرقه (17) محافظت و باز نگهداشته میشد.

باوجود سپری شدن چار سال از موجودیت قوای شوروی در افغانستان، شواهدی موجود نبود که دلالت بر آن نماید که آنان در صدد توسعه جنگ هستند. با وجود این واقعیت که آنان مجاهدین را دست کم گرفته و توانایی های اردوی افغان را بهتر و برتر ارزیابی نموده بودند. آنان تلاش داشتند تا به عوض از دید قوای خویش، تکتیک و توانایی آنها را بهتر ساخته و با بکار گیری سلاح های مناسب، کیفیت و توانایی آنان را بلند برده و از طرف دیگر با استفاده از قوای هوایی، موضع قوای افغانی را تقویه نموده و سلاح بهتر را در اختیار آنان قرار دهند. برداشت من این بود که اگر آنان خواستار تحت کنترل درآوردن تمام کشور باشند، باید تعداد قوای خود را سه چند افزایش دهند. در سال 1964 تعداد قوای نظامی امریکا در ویتنام 16 هزار نفر بود اما در ظرف پنج سال آنها مجبور شدند که برای در هم شکستن مقاومت مخالفین شمار آن را به 500 هزار نفر افزایش دهند. در این مورد شوروی ها، تجربه امریکایی ها را بکار نبردند و از نظر من دلایل این شیوه، بیشتر اقتصادی و سیاسی بود تا نظامی. زیرا در عرصه بین المللی، شوروی نسبت مداخله آن محکوم شده بود. آنها سعی میکردند تا مناسبات خویش را با غرب و چین بهبود بخشند و سه چند شدن تعداد قوای آن، یقیناً که اعتراض بیشتر سیاسی این کشور ها را بر علیه اتحاد شوروی بر انگیزته و سبب میشد تا امریکا و سایر کشور ها، به حمایه و تقویه بیشتر مجاهدین بپردازند. از لحاظ اقتصادی نیز جنگ، صدمات بزرگی بر اقتصاد شوروی وارد میکرد، چنانچه گریباجف بعد ها آنرا "زخم خونین" نامید. آنها نتنها باید ضروریات قوای خود را تأمین کرده، بلکه همزمان با آن باید دولت افغانستان و قوای نظامی آنرا نیز تمویل مینمودند. زمانی که آنان ستراتیژی زمین سوخته را بکار گرفتند، سیل از پناهندگان به کابل و سایر شهر های بزرگ سرازیر شد. آنها مجبور شدند تا هزاران هزار فرد ملکی را نیز از لحاظ معیشتی تأمین نمایند. برای اینکار میلیاردها روبل بر اقتصاد ضعیف شوروی تحمیل میشد. روزانه دوازده میلیون دالر برای کشور و فعال نگهداشتن ماشین جنگی آن باید مصرف میشد. از دید تعداد قوا به مصارف بیشتر نیاز داشت. از لحاظ عملی، برای تعمیم این کار باید خطوط اکمالاتی مصنون از شمال به کابل زیاد میشد، زیرا تنها شاهراه سالنگ جوابگوی این نیازمندی ها نبود. تمام این عوامل، باعث دلگرمی من گردیده، زیرا هرگاه دشمن در صدد توسعه حضور نظامی خود میشد، من دقیق میدانستم که چگونه باید بر علیه آن عمل نمایم، به عبارت دیگر امتیاز پیروزی و بر تری در دست قوای شوروی نبود.

من قبلاً جهات سیاسی و نظامی ستراتیژی شوروی را میدانستم. کرملین و جنرال شتاب شوروی میدانست که در حقیقت امر بدون حمایه پاکستان جهاد بوده نمی توانست. و این واقعیت بود زیرا گروه های چریکی، مانند همه اردو ها نمیتوانند بدون داشتن پایگاه های مطمئن که وقتاً فوقتاً در آن به استراحت و تجدید قوا پرداخته به جنگ ادامه دهند و همچنان آنان برای پیشبرد جنگ، به ذخیره گاه های اکمالاتی، محلات تربیه و آموزش و بدست آوردن اطلاعات ضرورت دارند و پاکستان بنابر اصرار جنرال اختر و تصمیم رئیس جمهور ضیاء، جای بود که تمام این ضروریات آنها، در آن رفع میگردد.

تحمل چنین وضع برای شوروی ها بسیار دشوار بود. آنها در سال 1983 طور هماهنگ عملیات وسیع را آغاز کردند که هدف آن اثبات نقش پاکستان در حمایه از مقاومت افغان بود. آنها تلاش داشتند تا رئیس جمهور ضیاء و پالیسی های او را بواسطه هزاران اجنت و عمال خاد تخریب نمایند. انفجار هر بم در بازار پاکستان، اصابت هر مرمی در خاک پاکستان، نقض حریم هوایی پاکستان توسط طیارات افغان و یا شوروی، توزیع هر میل سلاح در بین قبایل سرحدی و هر موج پناهندگان که به پاکستان سرازیر میشد در جهت این بود تا پاکستان و ادار به عقب نشینی شود. شوروی ها سعی داشتند تا مشکلات و معضلات متعددی را در داخل پاکستان ایجاد نمایند. عمال آنها تلاش داشتند تا بین مهاجرینی که در امتداد سرحد تقریباً 2000 کیلومتری از چترال در شمال، تا کوئته در جنوب، در کمپ ها جابجا شده بودند و پاکستانی ها فاصله ایجاد نمایند.

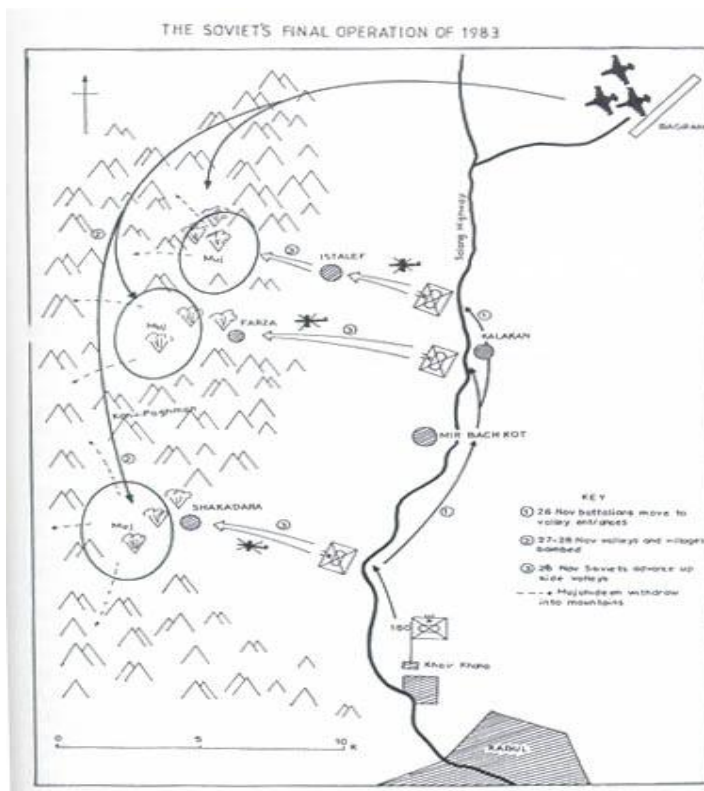
مناطق سرحدی پاکستان به پایگاه های بزرگی برای ادامه جهاد تبدیل شده بود. در این پایگاه ها مجاهدین جهت اخذ سلاح و مهمات، تربیه و آموزش، استراحت و تداوی و جابجایی فامیل ها و باز دید آنان در رفت و آمد بودند. در اوایل، ما در آی. اس. آی به تصمیم رئیس جمهور ضیاء مبنی بر تبدیل کردن ساحه سرحدی به پایگاه های مجاهدین خوب پی نبرده بودیم. من بحیث سرباز به مشکل باور نموده میتوانم که مقامات بالایی نظامی شوروی بر رهبران سیاسی آن کشور فشار وارد نه نموده باشند تا آنها اجازه وارد کردن ضربه بر پاکستان را حاصل نمایند. چنانچه امریکایی ها، سر انجام دامنه جنگ را به لاوس و کمبودیا، جاهای که در آن پایگاه های ویتکانگ ها موجود بود، وسعت دادند. در هر حال اتحاد شوروی از هرگونه عمل تشدید آمیز خود داری نمود. به نظر من، ما نیز آنها را تا آن اندازه تحریک نه نمودیم که آنها مجبور به چنین عمل شوند. جنگ با اتحاد شوروی به مفهوم ختم پاکستان و آغاز جنگ جهانی بود. لذا این یک مسئولیت بزرگی بود که در آن سالها من باید جداً بدان توجه میکردم.

در این راستا یک سال بعد از کارمن در آی. اس. آی حادثه اتفاق افتاد که میتوانست با بیرون شدن از کنترل، به یک منازعه تمام عیار و تصادم بین المللی منجر شود. حادثه عبارت از افشا شدن زندان غیر رسمی (بده بیره. مترجم) بود که در حومه شهر پیشاور در داخل سلاحکوت ربانی قرار داشته و در آن سربازان اسیر شوروی نگهداری میشد. در این زندان سی و پنج اسیر به شمول چندین تن از کارمندان خاد در اسارت به سر میبردند. سه تن از این سربازان شوروی که دو سال قبل اسیر شده، برای نجات خویش به دین اسلام گرویده و به همین دلیل تحت مراقبت جدی قرار نداشتند. این اسیران یک شب، زمانی که محافظین مصروف نماز بوده، پهره دار را خلع سلاح و سایر زندانیان را از بند رها و سلاحکوت را تصرف نموده و تقاضا کردند تا به سفارت شوروی سپرده شوند. این تقاضای آنها رد گردید و در طول شب اطراف زندان توسط مجاهدین محاصره شد. از طرف صبح افراد ربانی تلاش کردند تا به آن ها نزدیک شوند که توسط سربازان اسیر، دیده شد و مورد فیر هاوان 60 میلیمتری قرار گرفته که در نتیجه یک مجاهد کشته و دیگران زخمی و جنگ شدید شروع شد، یک مجاهد بدون سنجش یک راکت RPG-7 را مستقیماً به بجانب سلاحکوت فیر که در نتیجه اصابت آن انفجار بزرگی صورت گرفته و پیشاور را تکان داد و موزائیل و راکت های موجود در سلاحکوت به هر طرف پرتاب گردید. خوشبختانه که تلفات ملکی را به بار نه آورد و تنها راه پیشاور - کوهات برای مدتی مسدود شد. مطبوعات شوروی با آگاهی از آن، بطور وسیعی پیرامون آن نوشتند و آنرا بحیث عمل قهرمانانه برجسته ساخته و نوشتند که سربازان آنان قبل از شهادت تعداد زیادی از دشمنان را نابود کردند. حکومت ما در حالت دشوار قرار گرفت، زیرا همیشه از موجودیت زندانیان شوروی در داخل خاک پاکستان انکار میکرد. ما دستور یافتیم که تمام زندانیان باید در داخل افغانستان نگهداری شوند. در نتیجه از دست دادن تعداد زیاد سلاح، ما آموختیم که آب را نباید گذاشت که به جوش بیاید.

سال 1983 نسبتاً سالی آرامی بود، عملیات های وسیع مانند سالیان قبل که از طرف شوروی در هرات و پنجشیر صورت گرفته بود، اجرا نشد. با وجود آن من در طی شش هفته بعد از توظیف در آی. اس. آی با مطالعه و تحلیل طرز عملیات یک غند قوای شوروی نتیجه گیری نموده و از آن برای پیشبرد جنگ چریکی استفاده نمودم.

بتاریخ 26 نوامبر قطار طولانی مرکب از نفربر های زره دار، تانک ها، توپ ها و وسایل نقلیه ترانسپورتی از پایگاه خیر خانه واقع در حومه شهر کابل (نقشه شماره 4) از طریق شاهراه سالنگ به حرکت درآمد. این قطار مربوط جزواتم (180) شوروی بود. قطعات نظامی افغانی و هلیکوپتر ها آنها را همراهی مینمود. قوماندانی شوروی از حملات دوامدار مخالفین بر این شاهراه حیاتی به ستوه آمده بود. بطرف غرب این شاهراه کوه های پغمان دارای ارتفاع 12000 فت قرار داشته که به استقامت شرق - غرب دارای دره های تنگ و باریک که پناه گاه مطمئنی برای مجاهدین بوده و وقتاً فوقتاً از آن جا بر شاهراه سالنگ حمله مینمودند. هر دره دارای قریه های کوچک بود که از مدخل آن میتوان عبور و مرور شاهراه را به خوبی مشاهده کرد. قوای شوروی مصمم بود تا رسیدن زمستان، این سه دره را از وجود مجاهدین پاکسازی نماید. از نوعیت تسلیحات و تجهیزات آنها میتوان نتیجه گیری کرد که آنها درس های زیادی را آموخته بودند.

بخاطر مقابله با خطرات کمین، مین و نشانزن ها، تمام پرسونل ملبس با واسکت های زرهی بوده و گروه مخصوص برای مقابله با نشانزن های دشمن ایجاد شده بود. قوای آنان با تفنگ های کلاشینکوف (AK-74) و بعضی جزواتماها با نارنجک انداز های 40 میلیمتری و 30 میلیمتری که به فاصله 800 متر قدرت پرتاب نارنجک را داشتند و راکت انداز ها و بعضی از دلگی ها با سلاح های آتشزا که سبب تضعیف روحیه دشمن میشد مجهز بودند. این وسیله شبیه بازوکا، با ساحة انداخت تا 200 متر بود و حین اصابت با هدف منفجر گردیده و شعله مدور بزرگ را به وجود می آورد. نفربر های زرهی ستاندارد قوای شوروی عبارت بود از BTR-60 که ماشیندار ثقیل 14، 5 میلیمتری بر آن نصب گردیده و از قدرت نشانزنی بالا برخوردار بود. این سلاح برای اراضی هموار اروپایی و یا تپه های نه چندان مرتفع، مؤثر ترین سلاح بحساب می آمد اما اکثراً نسبت شکل اراضی افغانستان، نتیجه مؤثر از آن بدست نمی آمد زیرا دشمنان آنها در سطح بلند تر موضع می گرفتند و این سلاح نمیتوانست بالاتر از 30 درجه دور داده شود.



نقشه (4)

از ارتفاع کم
منفجر نمی
های منفجر نا
استفاده
این اواخر آنها

قوای هوایی شوروی معمولاً
بمبارد نموده که بعضاً بم
گردید و مجاهدین از این بم
شده برای ساختن بم
میکردند. به همین جهت در

شروع کردند تا از بم های استفاده نمایند که با پراشوت پرتاب شده و در ارتفاعی از سطح زمین منفجر میشد. بم های خوشه ای ضد پرسونل نیز سلاح مرگبار دیگر آنها بود. این نوع بم ها دارای 60 سرگلوله 81 میلیمتری بود. قدرت آتش آن عالی و دارای صدای مهیب بود، اما تنها صدای مهیب نمیتوانست پیروزی را ببار آورد و آنهم بر علیه جنگجویان چریک.

قوا به سه کندک جداگانه و گروه های جنگی که تحت حمایه هلیکوپتر توپدار قرار داشت، تقسیم گردید. در فاصله کوتاه کندک پیشرو، از شاهراه به استقامت شکر دره و ده کیلومتر بعد تر کندک دوم به استقامت فرزه و کندک سوم به استقامت استالف حرکت کرد. حد اکثر فاصله بین آنها 25 کیلومتر بود، اما شب 26 نومبر هر کدام به دو طرف شاهراه، در مدخل هر دره اخذ موقع نمودند. مجاهدین مستقر در منطقه بخوبی میدانستند که چه واقع میشود. روز بعد بمبارد آغاز شد. طیارات از نزدیکترین میدان هوایی بگرام پرواز مینمودند. محلات احتمالی اختفای مجاهدین و خانه های اهالی اهداف بمبارد بوده و بمنظور ترساندن مردم بم های 500 پونده که دود سیاه را تولید میکرد، پرتاب میشد. بتاریخ 28 نومبر بعد از بمبارد، در قسمت مرتفع دره ها، قوای پیاده به استقامت های شکر دره، فرزه و استالف شروع به پیشروی نموده و همزمان ضربات توپچی و راکت وارد میشد. زمانی که قوای شوروی به محل رسید، تعدادی کشته و زخمی و پیر مردان، زنان و اطفال را مشاهده کردند که در زیر سنگها پناه برده و هیچ اثری از مجاهدین دیده نشد. عملیات بعد از یک هفته خاتمه یافته و قوا بعداً به کابل مراجعه کرد.

در مقیاس کوچک در این عملیات هیچ چیزی فوق العاده به مشاهده نرسید. من از آن چنین نتیجه گیری نمودم که این تکنیک معمولی قوای شوروی در این مرحله از جنگ بود. جزو تانک های ارتباطی، توپ های دور برد و وسایط زره دار در روز روشن به محل رسید ه و این هم تعجب برانگیز نبود، تمام حرکات آنها بطی و سنگین بود تا برای مجاهدین چلنج جنگ و یا امکان فرار را بدهند. تلاش های جدی هم برای مسدود ساختن انتهای دره ها صورت نمیگرفت، به جز بمباردمان هماهنگ شده، پیشرفت قوای پیاده وجود نداشت. اول انداخت ممتد و بعداً تعرض زمینی برای دریافت افراد و نابود ساختن تعمیرات صورت گرفت. برای محاصره نمودن منطقه با استفاده از هلیکوپتر تلاش صورت نمیگرفت. بنظر میرسید که قوای شوروی ترجیح میداد تا در وسایط خود باقی مانده و تنها بعداً در ورای دود فوگاز در ویرانه ها، پیشروی نمایند. پس از چند روز دوباره عقب نشینی صورت گرفته تا گذارش پیروزی ارائه گردد. این حالت وضع بوکسری را در ذهن من تداعی میکرد که در آن بعد از وارد شدن ضربه مشت بوکسر بر کیسه، همان قسمت کیسه فرو رفته، اما بعد از دور شدن مشت، کیسه دوباره به حالت اولی بر میگردد و بوکسر این عملیه را باید دوامدار تکرار نماید.

برای شناخت دشمن، تنها داشتن معلومات در مورد موقعیت، نوعیت سلاح و تکنیک آن کفایت نمی‌کرد. من باید در مورد انگیزه، مورال و اراده وی در مورد جنگ، نیز معلومات بدست می‌آورم. مطالعات تازه من در مورد قوای شوروی سبب شد تا در مورد تصور نیرومندی آن تجدید نظر نموده و به پیروزی مجاهدین بر آنان متیقن گردم.

تورنجرال آلمانی Von Mellenthin که در سال 1943 با روسیه می‌جنگید، در مورد ارزیابی عزم و اراده و قاطعیت قوای شوروی نوشت: « برای آنان موانع طبیعی چون جنگل، باتلاق، دند آب و دریا بحیث مانع محسوب نمی‌شود. او در جنگل، صحرا و دریاها عریض چنان با سهولت قدم بر میدارد که گویی در خانه خود است. او با ابتدایی ترین وسایل میتواند از دریا بگذرد، او میتواند در هر جا جاده بسازد. در فصل زمستان ستون های متشکل از ده ها مرد پهلو به پهلو به جنگل پوشیده از برف فرستاد میشوند در مدت نیم ساعت هزاران دیگر جای آنها را میگیرند و راه هموار میگردند، از نظر غربی ها این نوع اقدامات ناممکن دانسته میشود». خوشبختانه من درک کردم که در طول چهل سال وضع بسیار تغییر کرده است و جنرال آلمانی از کوه ها نامی هم نبرده است.

سرباز شوروی در افغانستان خلاف کارنامه های پدر خود در جنگ دوم جهانی که آنرا جنگ "کبیر میهنی" مینامند، دست آورد نداشت. در آن زمان مردم شوروی در دفاع از وطن خود قرار داشته و آلمانها میلیون ها تن آنان را کشت و اسیر کرد و با اشغال مناطق وسیع تا دروازه های مسکو رسید. قوای شوروی با شجاعت و دلیری می‌رزمیدند و بجز از جنگیدن چاره دیگری هم نداشتند. اما در افغانستان هیچگونه انگیزه مانند آن زمان، برای جنگیدن وجود ندارد.

سرباز امروز شوروی، سرباز جلیبی است که در سن هجده سالگی به خدمت سربازی احضار گردیده و باید مدت دو سال خدمت اجباری را سپری نماید و خورد ضابط او نیز در چنین حالت قرار دارد. طبق معمول سرباز جلیبی، اغلب مورد اهانت و فشار قرار میگیرد. سربازان فراری و اسیر توضیح داده اند که آنان بار ها از طرف سربازان "کهنه گی" و افسران مورد آزار و اذیت قرار گرفته اند. سرباز شوروی به عوض جنگیدن بی انگیزه در افغانستان، بیشتر در فکر زنده ماندن و برگشت سالم به خانه و کاشانه اش است، زیرا او از میهن خود دفاع نمی نماید.

افغانها او را متجاوز و دشمن می پندارند، او از آموزش و تربیه خوب نظامی برخوردار نبوده و بصورت خوب تغذیه نمیگردد. همانطور که یکی از شرکت کنندگان امریکایی جنگ ویتنام David Parks در سال 1968 در خاطرات روزانه خود نوشت: « من هرگز احساس نکردم که برای هدف و آرمان خاصی می‌جنگم، تلاش من این بود تا زنده بمانم و برای این میکشتم تا کشته نشوم». من کاملاً مطمئن بودم که اکثریت سربازان شوروی در افغانستان، در چنین حالت بودند و چنین احساس داشتند.

موضوعی که بسیار سبب تعجب من شد عبارت از این بود که اکثر سربازان شوروی بدون آموزش نظامی ضروری بوده و تنها بعد از تعلیمات سه هفته ای، در اولین روز های جنگ به جزو تام های عملیاتی سوق شده بودند. حتی یکی از سربازان اسیر حکایت کرد که در شش هفته اول سربازی، تنها به او یونیفورم نظامی داده شده و بصورت یکنواخت اعاشه شده و هیچگونه آموزش و سلاح به او داده نمیشد. بعداً او به افغانستان اعزام گردیده و در مزار شریف در قریه ها به غرض جستجوی سربازان اجیر امریکایی، چینیایی و پاکستانی وظیفه گرفت. او توضیح داد که وی تنها آموزش کلاشینکوف (AK-47) را مانند شاگرد مکتب دوازده ساله فرا گرفته است.

از اینکه قوای افغانی قابل اعتماد نبود، لذا قوای شوروی مجبور گردید تا عملیات وسیع را سازماندهی نموده، و تلاش نمودند تا در مورد آموزش و تربیه پرسونل نیز توجه صورت گیرد، اما موفق نشدند تا مورال و روحیه قوا را بلند ببرند. آموزش قوا در فرقه تعلیمی ترمز صورت میگرفت اما این اقدام نمیتوانست خلای موجود آموزشی را در جزو تام های عملیاتی رفع نماید و این نیز نشان داد که سیستم شوروی به خوبی فعالیت نمیکند.

مدت خدمت سربازی دو سال و نیروهای موجود هر شش ماه با نیروهای تازه دم تعویض میشد و به این ترتیب جزو تام ها، هر بار تقریباً 25 فیصد نیروی مجرب خود را با جلیبی های تازه، تعویض مینمودند که ضرورت به آموزش بیشتر داشتند. از نظر من یکی از عواملی که یک قوماندان غند نمیتوانست تا با تشکیل مکمل در عملیات سهم بگیرد همین شیوه بود. زیرا او تنها یک کدک را در اختیار داشت تا استراحت نموده و آموزش نظامی ببیند، بخش دیگر مسئول حفاظت و تأمین امنیت جزو تام و تنها بخش سوم آماده عملیات و اجرای وظایف محاروبی بود. این ارقام و محاسبات نشان میداد که از جمله 85000 قوای شوروی در افغانستان تنها 10 تا 12 هزار آن قادر بودند تا در عملیات و وظایف محاروبی سهم فعال گیرند. حتی این قوا نیز نسبت پراگندگی قادر به اجرای وظایف موثر به پیمانها وسیع نبود.

اگرچه من قصه ها و بازگویی های سربازان اسیر و فراری را با احتیاط ارزیابی می‌کردم، اما در تمام این قصه ها، یک واقعیت وجود داشت و آن این بود که اکثریت سربازان از جنگ خسته و تنها در آرزوی زنده ماندن و برگشت به خانه خویش بودند.

شرایط زیست آنها نیز مساعد و مستریح نبود. در اکثری پایگاه های آنان حتی در کابل، سربازان در زیر خیمه های زندگی میکردند که تا چهل نفر گنجایش داشت، این خیمه ها در زمستان توسط بخاری های گرم میشد که در وسط آن قرار داشت، کسانی که نزدیک بخاری بوده از گرمی و آنهای که دورتر از آن قرار داشتند، از سردی در عذاب بودند. نسبت نبودن شرایط صحی، حمام و کمبود ویتامین امراض گوناگون در بین آنان بروز میکرد. بسیاری از شوروی ها گرسنه بودند. با وجودی که مقدار غذا زیاد اما از تنوع برخوردار نبوده و کمتر به ترکاری و میوه دسترسی داشتند.

سربازان پول نقد در اختیار نداشتند. سربازان جلیبی و آنهای که بدون مهارت و تجربه خاصی بوده، تقریباً معادل پنج دالر در ماه معاش داشتند که آنهم برای خریدن غذای بیشتر مصرف میشد. علاوه بر آن خشونت و بی رحمی عامل دیگر افسردگی بود. تحت شرایط زیست همسان در تابستان و زمستان قرار داشتند به عبارۀ دیگر، در تابستان از گرمی و در زمستان از سردی رنج میبردند. تشریفات خسته کن روزمره، تغذیه نامناسب و خستگی زیاد سبب میشد تا عده زیادی برای کسب آرامش کاذب به الکل و مواد مخدر روی آورند. حبشش ارزان و بدست آوردن آن سهل بود، ودکا خاصه افسران بود. یک سرباز شوروی از استونیا حکایت کرد که «اغلب سربازان ارتش افغان سلاح روسی خود را با غذا و نوشیدنی ها، با دهقانان تعویض مینمایند. ما نیز چنین مینماییم، برای اینکه در جریان جنگ از دست دادن سلاح امر عادی است... ما سلاح را با چیز های گوناگون از غذا گرفته تا نوشیدنی و حتی نان مبادله مینماییم... بعضی سربازان چرس و مواد مخدر را در مقابل آن بدست می آورند. بسیاری سربازان از مناطق آسیایی شوروی، معتاد به مواد مخدر اند زیرا اینان در زمین های خویش آن را پرورش میدهند.»

سرباز روسی در مقابل پول همه چیز به شمول سلاح و مهمات خود را میفروخت، با وجودی که در صورت دستگیری، جزای سخت در انتظارش بود. این غیر قابل تعجب نبود زیرا وی آرزومند جنگیدن نبود، اکثراً آنان علاقه نداشتند تا از قرار گاه های نسبتاً مصون و یا وسیله زرهی خود بیرون شوند، تکنیک آنها بیشتر طوری بود که ثقلت جنگ را در زمین و هوا بدوش اردوی افغان بیاندازند. آنان تنها زمانی قدم به زمین میگذاشتند که خطر مین، انداخت و یا راکت در محل نمیبود. نتیجه گیری من از تحلیل و تجزیه عملکرد قوای شوروی این بود که ارتش شوروی بیش از حد صدمه پذیر است و این در وجود تکنیک قوماندانان و عملکرد سربازان آنها مشاهده میشد.

البته استثنائات نیز وجود داشت، قطعات کوماندو - دیسانت (پراشوتیست) با جدیت بیشتر میرزمیدند. اینان قبل از اعزام به افغانستان، از آموزش شش ماهه لازم برخوردار و جزواتهای آنان دارای تجهیزات بهتر و افسران آنان نیز نسبت به افسران عادی، امتیازات بیشتر داشتند. چند ماه بعد از تقرر من، قوای شوروی عملیات شدید را در مناطق مختلف انجام داد. قوت های مخصوص شوروی از آموزش خاص برخوردار و هدفمند میجنگیدند. باوجود که همه سربازان آن تابع مکلفیت اجباری بودند. در افغانستان هفت کندک آن و هر کندک دارای 250 سرباز بود که از جمله پنج کندک در شرق و دو کندک در جنوب جابجا شده بود. بنابر برداشت من، ثقلت زیاد جنگ بر دوش آنها بود و نقش عمده را در عملیات بازی مینمودند. اینان به عوض پرتاب با پراشوت، اکثراً توسط هلیکوپتر ها در ساحه عملیاتی پیاده می شدند.

با وجود که قوای شوروی هدف اساسی من و وادار ساختن آنان به عقب نشینی از افغانستان بود، اما مجاهدین باید بیشتر علیه اردوی افغان میجنگیدند به عبارۀ دیگر افغان باید بر علیه افغان میجنگید. در آغاز مقاومت علیه رژیم کمونیستی در کابل 1978 - 1979، ارتش افغانستان توسط شوروی آموزش بیشتر دیده و خوبتر تجهیز شد، اما طی سالیان بعدی بعضی از قطعات بر علیه خود آنان قرار گرفت. چنانچه در شروع سال 1979 آموزش اجباری برای زنان با عکس العمل شدید سرتاسری مواجه شد. این اقدام مخالف شئونات افغانها بود. در 15 مارچ 1979 گروهی از معترضان مسلح در شهر هرات دست به مظاهره زدند. این تظاهرات بزودی به شورش عمومی تبدیل و شورشیان برای آزادی زندانیان سیاسی، بر زندان شهر حمله کردند و سربازان فرقه 17 هرات با کشتن عده از افسران نیز با آنان همنا شدند. در راس شورش تورن اسماعیل افسر جزو تام دافع هوا قرار داشت (بعداً وی یکی از قوماندانان مجاهدین در اطراف هرات شد). این اولین حادثه بود که در اثر آن یک فرقه برای مدتی کاملاً از کنترل دولت خارج میشد. در نتیجه هرج و مرج، مردم نفرت خود را به مشاورین شوروی و فامیل های آنان در هرات تبارز دادند. تقریباً پنجاه نفر و یا بیشتر از آنان دستگیر و بعد از شکنجه و توتۀ توتۀ کردن، سر های آنان را در شهر به نمایش گذاشتند. دولت با استفاده از اعزام قوای تازه دم و وسایط زرهدار و بمبارد و کشتن در حدود 5000 نفر که اکثراً افراد ملکی بود، دوباره بر شهر تسلط یافت. این شروع مرحله ای بود که من آنرا "بستن دروازه" اردوی افغان نامیدم. این مرحله دو سال طول کشید که طی آن بعضی جزواتها به مجاهدین پیوستند. در طول این مدت از یک طرف حکومت با جدیت بیشتر به جلب و احضار پرداخته و از طرف دیگر فرار از قطعات عسکری نیز افزایش یافت.

چنانچه فرقه نهم در سال 1980 تنها کمتر از 1000 نفر داشت. قوماندانان سعی مینمودند تا سربازان را در گارنیزون ها و یا پسته های دفاعی نگهدارند، اعزام آنها به عملیات جنگی به معنی فرستادن آنها نزد مجاهدین بود. تعبیه مین ها و کشیدن سیم خاردار، وسیله بود برای محافظت آنان. مداخله شوروی سبب تقویه مواضع مجاهدین گردید و سبب شد که هزاران نفر ملکی و

سربازان به صفوف جهاد بپیوندند. جنگ با کفار و پیوستن با مجاهدین سبب شد که اردوی افغانستان از صد هزار به بیست و پنج هزار نفر کاهش یابد.

در سال 1987 زمانی که من از آی. اس. آی سبکدوش شدم، به باور من اردوی افغانستان سالانه 20 هزار نفر از نیروی خود را به علت فرار، کشته شدن و یا معلول شدن از دست میداد و برای جبران آن باید جلب و احضار بیشتری صورت میگرفت. در اصول جوانان 18 - 25 ساله باید به خدمت عسکری جلب میشدند، اما در عمل از 15 تا 55 ساله به خدمت عسکری سوق میگردد. مشکل در این بود که ساحه جلب و احضار دولت بتدریج محدود میشد. شهرهای بزرگ از جمله کابل جای بود که میتوان از آن قطعات را اكمال کرد. در اواخر سال 1980 قوانین شدید را وضع کردند که بر اساس آن برای حاضر نشدن به خدمت عسکری حبس تا چار سال و برای فرار از قطعه پنجسال حبس پیشبینی شده بود. خیانت، توطئه و سایر اعمال علیه انقلاب جزای تا پانزده سال حبس و یا اعدام را در قبال داشت. بعد ها مدت خدمت عسکری تا چار سال افزایش یافت که مخالفت های را در قبال داشت. من از بعضی ها شنیدم که دو حتی عده سه بار به خدمت عسکری احضار شده بودند. برای احضار شده گان اجباری، ماهانه 200 افغانی (دو دالر) و برای داوطلبان از 3000 تا 6000 افغانی تادیه میشد. اینان هر جای که میرفتند تحت مراقبت قرار داشته و اکثراً تا دو ماه خاصاً از طرف شب برای آنان سلاح و مهمات داده نمیشد. قوای شوروی میخواست تا این اردو بعد از بیرون شد آنان با پارتیزان ها به جنگ ادامه دهد. این ها بعضاً برای جلوگیری از پیوستن آنان به مخالفین در حلقه امنیتی قرار داده میشدند. این حالت سبب شد تا قوای شوروی بر پلان های اولی خویش تجدید نظر نماید.

با بازبینی گذشته، من معتقدم که مجاهدین قادر بودند تا در سال 1980 پیروز گردند. زیرا این زمانی بود که تقریباً نود فیصد مردم در مخالفت با کمونیسم قرار داشته، قوای شوروی فاقد آموزش لازم و سلاح ناکافی و نا مناسب بوده و توانایی عملیات موفقیت آمیز را بر علیه مجاهدین نداشته (در سطح بین المللی نیز بنام متجاوز تحت فشار قرار داشتند) و همچنان اردوی افغانستان بحیث نیروی نظامی، فاقد کارایی لازم بود. در مجموع این عوامل کشنده برای کمونیست ها بوده میتوانست. اما به دو دلیل چنین آرزو برآورده نشد. اولاً مجاهدین قادر نشدند تا با شناخت این نقاط ضعف دشمن، از آن بهره گیری نمایند، ثانیاً آنان از لحاظ سلاح ضد تانک و ضد هوایی بموقع اكمال نشده و خطوط اکمالاتی از جانب پاکستان در اواسط سالهای 1980 طور موثر عمل نمیکرد. شوروی ها و حکومت کابل فرصت یافت تا نظم بهتری را در امور مربوط به وجود آورده و تا حدی موفق شدند که بر ضعف های موجود غلبه نمایند. پس از آن موفقیت جهاد کمی دشوار و محتاج وقت بیشتر گردید، اما پیروزی آن غیر ممکن نبود.

در سال 1983 قوای مسلح افغانستان دوبار توانایی آنها یافت تا به حیث نیروی موثر عمل نمایند. وضع الجیش فرقه های آنان در نقشه شماره سوم نشان داده شده است. هیچیک از این فرقه ها بیشتر از 5000 پرسونل نداشت. فرقه هفتم مستقر در کابل به مشکل میتوانست 1000 نفر را جمع آوری نماید در حالی که لوا های آن دارای 200 نفر بود. در مجموع نیروی اردو 35000 - 40000 نفر میرسید. و بطور محدود از آن برای حفاظت سرحد با پاکستان استفاده میشد. تمام پوسته ها و گارنیزین های مستقر در شرق توسط افغانها سوق و اداره میگردد.

از لحاظ تیوریک، سر قوماندانی نیروهای مسلح افغانستان در تفاهم و تشریک مساعی با قوای شوروی عمل میکرد، اما در عمل چنین نبود، همه تصامیم تکنیکی و ستراتیژیک از جانب مقامات شوروی اتخاذ میشد. مشاورین نظامی شوروی از قرار گاه اردوی چهل مستقر در کابل، هم مسلکان افغانی خود و جابجایی هر جز و تام آنان را در بیست و نه ولایت افغانستان زیر نظر داشت. افسران افغان کمتر به مشاورین خود اهمیت میدادند. اختلافات بین قوماندانان افغان و شوروی بیشتر میشد، شوروی ها آنان را درجه دو و لایق قربانی میدانستند. از پیام های رادیویی تصرف شده آنان در یافتن که افسران افغان از جانب آنان به انجام وظایف خطرناک مجبور گردیده، در حالی که شوروی ها در محلات امن قرار میگرفتند. با وجود مناسبات حسنه ظاهری، من در یافتن که بین آنان مناسبات دوستانه کمتر وجود داشت، در حالی برای انجام وظایف بین آنان باید تشریک مساعی برقرار و هر یک بدون دیگر زنده بوده نمیتوانست

SOVIET AIR FORCES OPERATING IN AFGHANISTAN DEC 1983



نقشه (5)

من بیشتر علاقمند بودم تا هوایی چه میگذرد، زیرا و بدون شک بزرگترین بود. قوای هوایی ننتها داشت، بلکه هم چنان از برخوردار بود. استفاده کوپیدن مجاهدین در موثر، اما از لحاظ کمتری را دارا بود. آنان فاقد قوای هوایی اند لحاظ تشویش داشتند که

دریابم که در قوای قوای هوایی بزرگترین برتری و امتیاز دشمن امکانات بیشتر آتش را تحرک سریع و وسیع از این امکان، برای سطح تکتیکی بسیار ستراتیژیک تأثیری مجاهدین از این که متأثر نبوده بلکه از این سلاح های برای

کوپیدن قوای هوایی دشمن ندارند. آنان تنها راکت سر شانه SA-7 ضد هلیکوپتر را دارا بودند. من در فصول آینده در مورد جنگ هوایی و کاستی های آن به تفصیل صحبت خواهم کرد، صرف میخوامم تذکر دهم که تا آمدن من به آی. اس. آی مجاهدین نسبت نداشتن سلاح موثر ضد هوایی در مضیقه قرار داشته و رفع این مشکل در طی سه سال بعدی نیز به سهولت قابل حل نبود.

در پایگاه هوایی بگرام، حد اقل چار غند هلیکوپتر و 54 طیاره شکاری و بمباردمان جا بجا شده بود. در میدان هوایی شیندند 45 فروند و در قندهار 15 فروند طیاره موجود بود. این پایگاه ها بر علاوه توسط پایگاه های موجود در داخل خاک شوروی تقویت میشد که از آن نیز پرواز های به داخل افغانستان صورت میگرفت. اداره کشف ما اطلاع داد که برای این منظور 195 فروند طیاره در ماری شمالی، کاریش خان آباد، کوکاپتو و چرچیک در فاصله 350 کیلومتری آمو در یا جابجا شده بود (به نقشه 5 مراجعه شود).

آنطور که من دریافتم، قوای شوروی از طیارات برای بمبارد قریه های استفاده مینمود که در آن احتمال موجودیت پایگاه های مجاهدین بود. در اثنای جنگ بین مجاهدین و کمونیست ها معمولاً آنان از هلیکوپترهای جنگی استفاده میکردند. بعد از کمین های موفق چریک ها، بمبارد شدید جزایی صورت میگرفت. این بمبارد بیشتر سبب ویرانی قریه و کشتار افراد ملکی گردیده و به مجاهدین صدمه کمتر میرسانید و بیشتر سبب میشد تا سیل از پناهندگان به پاکستان سرازیر گردد. برداشت من این است که این عمل به نفع شوروی تمام میشد زیرا این سیل مجاهدین سبب بروز نارضایتی های فراوان در پاکستان میشد.

مجاهدین از هلیکوپتر، نسبت به طیاره MIG و SU-17 بیشتر میترسیدند زیرا آنها نمیتوانستند دقیقاً آنرا هدف قرار دهند. هلیکوپتر به دشمن عمده او مبدل شده بود، فیر کردن بر آن در ارتفاع چند هزار فت عمل بیهوده بود. هلیکوپتر MI-24 سلاح موثر شوروی در جنگ بود. این هلیکوپتر با ماشیندار 12.7 میلیمتری و راکت انداز 57 میلیمتری مجهز و مرمی های فاسفور سفید، بم های آتشنا و یا کمیای از آن بر اهداف فرو می ریخت. در اواخر سال 1983 آنان طور جوهره ای، قطار ها را از هوا

حمایت نموده و در اثنای عملیات، قوای زمینی را تقویه نموده و کوچکترین حمله را بر آنها دفع مینمود. از هلیکوپتر های MI-8 و MI-17 بحیث وسیله ترانسپورتی و بطور موثر برای جابجایی قوا و دیسانت بمنظور قطع خطوط عقبی مجاهدین در اثنای عملیات بزرگ استفاده میشد.

در اواسط نوامبر من خود را بیشتر مطمئن احساس میکردم زیرا اکنون مجاهدین و دشمنان آنان را خویتر میشناختم. این زمانی بود که من با جنرال اختر در مورد دورنمای ستراتیژیک جنگ به مشوره پرداختم. ما به این فیصله رسیدیم که باید توانایی های مجاهدین، در پیشبرد جنگ برای شکست دادن ابر قدرت، بلند برده شود.

ادامه دارد

<http://rahema.org/app/download/5791166816/haqaiq+pushte+parda...-1.pdf>

<http://rahema.org/app/download/5791240484/talak+khers.pdf>

<http://rahema.org/app/download/5791308556/talak+khers+-3.pdf>

<http://rahema.org/app/download/5791377761/talak+khers+ia+haqaiq+pushte++parda---4.pdf>